

War and Social Affairs in the Middle Ages in Iran (5-7 AH)

Behzad Asghari*

Abstract

Since war in the Middle Ages in Iran often took place with the support of tribal construction, attention to the social nature of war and its role in the social mechanism could provide a new horizon in understanding the political and social relations of this period. Accordingly, in this study, an attempt will be made to answer what the war in the Middle Ages of Iran (5-7 AH) had to do with social affairs and what effect it had on the political and social mechanism. For this reason, the need for a theoretical model is felt in order to shape the position of the war with the rulers of this era. Therefore, the study of war in this era is based on analytical-explanatory method and based on this, it seems that war as a means of expressing power in this period loses its prehistoric aspect and becomes a historical and social matter that is the task of establishing order. And it is responsible for supporting development.

Keywords: War, The Middle Ages of Iran, The political and social structure, The social, The social order

* PhD in History and Researcher in Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran,
asghari63@gmail.com

Date received: 4/8/2020, Date of acceptance: 2/1/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

جنگ و امر اجتماعی در قرون میانه ایران (۵-۷ هجری)

بهزاد اصغری*

چکیده

از آن‌جا که جنگ در عصر میانه ایران اغلب با پشتوانه ساخت ایلی روی می‌دهد، از این‌رو توجه به ماهیت اجتماعی جنگ و نقش آن در سازوکار اجتماعی می‌تواند افق جدیدی در درک روابط سیاسی و اجتماعی این دوره ممکن سازد. بر این اساس در این پژوهش سعی در پاسخ به این امر خواهد شد که جنگ در قرون میانه ایران (۵-۷ هجری) چه نسبتی با امر اجتماعی داشته و چه تاثیری در سازوکار سیاسی و اجتماعی ایفا کرده است. به همین منظور نیاز به الگویی نظری احساس می‌شود تا بتوان جایگاه جنگ نزد حاکمان این عصر را صورتبندی کند. بنابراین بررسی امر جنگ در این عصر بر اساس روش تحلیلی-تبیینی انجام گرفته و بر این اساس به نظر می‌رسد امر جنگ به عنوان ابزار بیان قدرت در این دوره وجه پیشا تاریخی خود را از دست داده و تبدیل به امری تاریخی و اجتماعی می‌شود که وظیفه برقراری نظم و حمایت از آبادانی را برعهده دارد.

کلیدواژه‌ها: جنگ، قرون میانه ایران، ساختار سیاسی و اجتماعی، امر اجتماعی، نظم اجتماعی.

۱. مقدمه

جنگ و امر اجتماعی در عصر میانه ایران موضوعی است که اغلب با مبانی مذهبی پیوندهای نزدیکی یافته است. در واقع با ورود دین اسلام به ایران الزاماتی ناشی از آموزه‌های مذهبی پدیدار شد که نمود آن را می‌شود در حوزه جنگ و جنگاوری در قالب مفهوم جهاد مشاهده کرد. اما جنبه مورد توجه در این نوشتار، جایگاه مذهبی امر جنگ

* دکترای تاریخ، پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، asghari63@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۳



نیست؛ بلکه در این پژوهش، امر جنگ در قرون میانه تاریخ ایران، از لحاظ کاربرد و کارکردی که در مناسبات اجتماعی ایفا کرده است، مورد توجه قرار خواهد گرفت. در عصر میانه ایران از آنجا که اغلب حکومت‌های شکل‌یافته ماهیتی قبیله‌ای را به ذهن متبادر می‌کنند، نظم اجتماعی و ساختار روابط اجتماعی نیز در این بافت ناشی از این قالب مفهوم می‌یابد. اما مسئله‌ای که در این میان وجود دارد هماهنگی این ساخت با الزامات جدیدی است که در قالب یک حکومت متشکل به وجود می‌آید.

بر این اساس در این قالب جدید جایگاه فرمانده قبیله با پیوند با مبانی مذهبی، ایدئولوژیک و اسطوره‌ای وجهی قدسی و آسمانی پیدا می‌کند و به دنبال آن در قالب سیاسی شکل‌های مختلفی همچون سلطان نیز به خود می‌گیرد. اما ساخت ایلی حکومت‌های این عصر که نیروی نظامی را تشکیل می‌دهند و امر جنگ را راهبری می‌کنند، خود در قالب تغییر جایگاه روسای قبایل و الزامات جدید که ناشی از حفظ قلمرویی است که تصرف شده، نیازمند بازآرایی جدیدی می‌شود که متضمن حفظ نظم اجتماعی است. از این رو کوشش این نوشتار بررسی چگونگی ایفای نقش جنگ به‌عنوان بیانی از قدرت در روابط اجتماعی است. به همین منظور سعی می‌شود الگویی نظری بر اساس روش تحلیل و تبیین موقعیت نیروهای اجتماعی ارائه شود تا ارزیابی دقیق‌تری از نحوه استفاده از جنگ و نیروی نظامی در نظام قدرت (اجتماعی و سیاسی) این عصر ارائه شود.

۲. جنبه اجتماعی جنگ

از دیدگاه جامعه‌شناختی کنش‌های متقابل اجتماعی به دنبال ارتباطات متقابل اجتماعی دو یا چند تن از افراد بشر صورت می‌گیرد. بر این اساس کنش‌ها یا مثبت و پیوسته هستند که به همکاری و همانندی منتهی می‌شوند و یا منفی و گسسته که به سبقت و رقابت و ستیزه‌کاری می‌انجامد (آگبرن، نیم‌کوف، ۱۳۵۶: ۳۸۴). نوع دوم ارتباطات متقابل اجتماعی نهایتاً می‌تواند منجر به جنگ شود. جنگی که منابع و سرچشمه‌های اساسی اندیشه‌ای آن را باید در غرایز طبیعی، اسطوره‌ها، متون فلسفی، متون سیاسی، متون مذهبی یا آموزه‌های ایدئولوژیک جستجو کرد. میل به ستیزه‌جویی در زمره نیرومندترین امیال ماست چرا که میل جمعی است (بوتول، ۱۳۷۴: ۸۰)، بنابراین امر جنگ در اجتماع و روابط انسانی معنا پیدا می‌کند و وجودش معطوف به وجود اجتماع است. این امر تفاوتی میان دو نیرو می‌تواند موجب شود، میل به ستیزه‌جویی شخصی و میل به ستیزه‌جویی جمعی.

بر این اساس در مورد امر جنگ دو نظریه غالب وجود دارد به این معنی که یا جنگ امری عادی تصویر می‌شود و یا اینکه آن را امری عارضی می‌پندارند. میلوارد کثرت وقوع جنگ را دلیل رد نظریه غیرطبیعی بودن آن می‌داند (میلوارد، ۱۳۷۵: ۲۹-۳۰). کانت نیز به نظر می‌رسد که دفاع از خود را واکنشی طبیعی می‌داند (گالی، ۱۳۹۱: ۳۱). در حوزه جهان اسلام نیز ابن‌خلدون جنگ را ناشی از خصایص طبیعی انسان معرفی می‌کند (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۵۱۸)؛ خواجه‌نصیر نیز استفاده از خشونت را ناشی از خصایص شهودی و غضبی معرفی می‌کند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶: ۵۷). بیهقی نیز از سه قوه اسم می‌برد که در آن خشم لشکر حاکم و پادشاه است (بیهقی، ج ۱، ۱۳۷۸: ۱۵۵). بنابراین سنت غالب متصل به عصر میانه ایران سنتی است که نیروی خشم منتهی به جنگ را ناشی از امیال طبیعی می‌داند؛ ولیکن این امر به این معنی تفسیر نمی‌شود که خشم و متعاقب آن جنگ می‌بایست تابع امیال و غرایز طبیعی باشد. به‌همین دلیل در تمام آثار دوره مورد مطالعه توصیه به اجتناب از جنگ وجود دارد؛ اگرچه در توجیه آن گاه دلایل متنوعی ارائه می‌شود؛ به‌عنوان مثال فخر مدبر چنین بیان می‌کند، «حرب تا بتواند و ممکن گردد نباید جست که نتوان دانست که ظفر کرا باشد» (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۱۶۴).

بر اساس رویکرد طبیعی به جنگ، در اکثر تمدن‌های باستانی، جنگ ابزاری است برای برقراری نظم طبیعی و از بین بردن آنچه که باعث بی‌نظمی می‌شود و چون هر قدرتی خود را حامی نظم الهی و طبیعی می‌داند، بنابراین جنگ با سرزمین و قدرت دیگر را جایز می‌شمرد. در چنین فضایی به‌طور کلی دو وظیفه اصلی شاه برقراری نظم و تحقق عدالت است (جمشیدی، ۱۳۸۰: ۷۸). البته این امر در یونان اندکی متفاوت است چرا که در اسطوره یونانیان خدایان می‌جنگند و این جنگ آن‌ها به خاطر رقابت، چشم و هم‌چشمی، نفاق، ترس و ... است. اما این اندیشه نیز در سطح تفکر و خارج از قالب اسطوره‌ای شکل دیگری به خود می‌گیرد. به‌عنوان مثال در نظر هراکلیت جنگ امری عمومی و ستیزه عدالت می‌شود که این نوع نگرش بی‌تأثیر از اندیشه‌های شرقیان نیست (راسل، ۱۳۵۳، ج ۱: ۹۷).

البته عده‌ای معتقدند که در جوامع باستانی تجربه جنگ، تجربه آگریستانسیال یا وجودگرا است و رابطه جنگجویان با جنگ اساساً یک رابطه فردی است. محمدی که این دوره را موج اول جنگ می‌نامد معتقد است که جنگ در این دوره غالباً مبتنی بر قدرت جسمی جنگجویان و به‌صورت تن به تن جریان دارد و جنگجویان همچنین از انگیزه ذاتی به جنگ و احساس تنفر به دشمن برخوردار هستند (محمدی‌نجم، ۱۳۸۹: ۶-۷). بوتول نیز

اشاره به این امر می‌کند که در حالی که غایت هر جنگی، امری جمعی به‌شمار می‌آید غالباً اتفاق می‌افتد که جنگ تنها به دنبال گسترش تدریجی مخاصمات بین افراد شکل می‌گیرد که تدریجاً گروه‌های دیگری به‌طور کامل در آن‌ها درگیر می‌شوند (بوتول، ۱۳۷۴: ۳۱). با این تعریف، شاهد تبدیل امر شخصی به امر جمعی هستیم که در یک گذار قابل تعریف است. گذاری که از ساحت شخصی به ساحت عمومی صورت می‌گیرد و بدنه جامعه را با خود همراه می‌کند.

بر اساس این قالب حکومت‌های عصر میانه ایران اغلب نظام‌های قبیله‌ای را در بر می‌گیرند که در ساختار ایلی آن‌ها، نقشی فردی در قالب نقش جمعی تعریف می‌شود. به این معنی که هر فرد نماینده ایل و قبیله خود است و در قالب آن هویت می‌یابد. بر این اساس انگیزه جنگ که ممکن است شخصی باشد در این ساختار اجتماعی تبدیل به خواستی جمعی می‌شود. در مقابل به‌هنگام شروع جنگ از سوی نظام‌های ایلی انگیزه جنگ در قالب این ارتباط تبدیل به امر درونی می‌شود چرا که هویت فرد و جامعه ایلی یکی پنداشته می‌شود. این مفهوم را ابن‌خلدون نیز مورد تاکید قرار می‌دهد و از آن با عنوان عصبیت یاد می‌کند (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۲۹۴) و در قالب این مفهوم آن را صورتبندی می‌کند.

در همین راستا فارابی نیز پیش از ابن‌خلدون تلاش برای غلبه بر دیگران را با انگیزه دستیابی به سلامت، کرامت، توانگری، لذت‌ها و هر چیزی که به‌واسطه آن‌ها می‌توان به این‌گونه امور رسید، معرفی می‌کند و توصیه می‌کند که هر طایفه‌ای باید برای به‌دست آوردن این‌گونه منافع از دیگران تلاش کند (فارابی، ۱۳۶۱: ۳۲۷-۳۳۲). بنابراین او به دنبال درونی کردن این ایده در درون افراد دارد. او با پیوند دادن مفهوم عدل با مفهوم تغلب فضای جدیدی ایجاد می‌کند که توجیه‌گر اقدامات نظامی است. چرا که فارابی مفهوم عدالت را در طبیعت موجودات مخلد می‌داند و عدالت را عین تغلب معرفی می‌کند. از این‌رو فارابی به امر تغلب وجهی جمعی می‌بخشد.

ابن‌خلدون نیرو و انگیزه جمعی را چنین تفسیر می‌کند که، «باید دانست که رئیس دولت، همچنانکه یاد کردیم با نیروی خویشاوندان و دودمان خویش به فرمانروایی می‌رسد چه ایشان جمعیت و پشتیبانان او در وضع کار وی می‌باشند و به کمک ایشان کسانی را که بر ضد دولت وی قیام می‌کنند سرکوب می‌سازد و ایشان را عهده‌دار مشاغل مملکت می‌کند» (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۳۵۰). این امر به‌وضوح در دوره مطالعه ما یعنی عصر میانه

ایران قابل مشاهده است چرا که بسیج نیرو و انگیزه جمعی است که موجب پیشبرد امور در این دوران می‌شود. در واقع این امر از طریق تشجیع نیروهای خودی و تشکیل ائتلاف با قبایل و نیروهای همسو صورت می‌گیرد. به‌عنوان مثال در روایتی که آقسرای ارائه می‌کند نشان می‌دهد که جنگ در این دوره در سطح عمومی جامعه جریان داشته و به‌همین دلیل همانگونه که گفته شد خصلت جمعی خود را در انگیزه و عمل نشان می‌دهد. روایت آقسرای مبنی بر تعداد شصت هزار نیروی اسرائیل (آقسرای، ۱۹۴۳: ۱۲)؛ علاوه بر اغراقی که ممکن است در بیان تعداد نیروهای قابل استفاده در امر جنگ داشته باشد، ناظر بر حقیقتی است به این معنی که نیروهای نظامی به‌تبع ساخت و سنت ایلی شامل تمام نیروهای در اختیار می‌شد و تنها متکی بر نیروهای رزمی آموزش‌دیده نبود. از این رو امر جنگ پدیده‌ای عمومی محسوب می‌شود که انگیزه جمعی را نیاز دارد.

روایت ابن بی‌بی از بسیج نیروها (ابن بی‌بی، ۱۳۹۰: ۳۲) نیز نشان از توان تشکیل اتحادیه‌ها است که خود نشانگر عمومیت یافتن انگیزه جنگ است. البته باید توجه داشت، عمومی کردن انگیزه جنگ در این دوره اغلب در قالب شکل‌ها و سنت‌های ایلی صورت می‌گیرد و اعضای جامعه و ایل به‌تبعیت از رئیس ایل یا جامعه نقش نظامی به‌خود می‌گیرند. در واقع در این سطح از قالب اجتماعی معطوف به جنگ، نقش فردی در نقش جمعی قبیله استحاله می‌یابد که با توجه به ساختار قبیله این امر قابل درک است. چرا که این ساخت و هویت قبیله است که به نقش فرد هویت می‌دهد.

در روایتی که ابن‌اثیر از ابتدای کار سلجوقیان و پیش از آن، از پادشاهان ترک ارائه می‌کند، می‌توان نقش عمومیت نیافتن انگیزه جنگ و تاثیر آن در مسیر و رویداد جنگ را مشاهده کرد. ابن‌اثیر روایت می‌کند:

روزی از روزها چنین اتفاق افتاد که پادشاه ترکان که بیغو نامیده می‌شد سپاهیان خود گرد آورد و قصد رفتن به بلاد اسلام کرد. تقاق او را از این کار نهی کرد و گفتگو در اینباره میان آنها بدرازا کشید ... تقاق بر سرش کوبید ... سپس از هم جدا شده و بین آنها صلح شد و تقاق نزد بیغو ماند و فرزندش سلجوق بدنیا آمد و اما سلجوق همینکه بزرگ شد آثار و امارات نجابت و علامات تقدم در او آشکار گردید، پادشاه ترکستان او را نزدیک بخود و بر سایرین پیشی داد و لقب «سباشی» بوی بخشید که معنایش فرماندهی ارتش است (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱، ج ۱۶: ۱۸۰).

از این روایت چنین بر می‌آید که پادشاه ترکان نتوانسته است تقاق را راضی به امر جنگ کند و به تبع آن در تشکیل نیروی همسو موفق نبوده است اما انگیزه جمعی با به دنیا آمدن سلجوق شکل نهایی خود را پیدا می‌کند چرا که بر اساس این روایت شبه‌افسانه فردی همچون سلجوق می‌بایست به دنیا بیاید که آثار امارت او از ابتدا آشکار است.

۳. خاستگاه اندیشه جنگ

در کل می‌توان انگیزه و علت تهاجم گروهی جوامع ابتدایی را در عوامل زیر جستجو کرد: ۱- غارت و کسب غنیمت ۲- بیگانه‌ترسی ۳- قدرت‌نمایی و ۴- مقابله به مثل (ادیبی، ۱۳۸۵: ۲۳). البته این گونه‌های جنگی در پوششی از اعتقادات و نیازها که اغلب شکل افسانه و اسطوره به خود می‌گیرد، روی می‌دهد. به همین دلیل است که در عهد عتیق هنگام پیدایش «یکتاپرستی» از بین تمام صفات ممکن، گاه صفات رزمندگان به خدای واحد نسبت داده می‌شود. در این بستر جنگ با فرمان موکد خداوند آغاز می‌شود و هیچ امری بدون اراده او تحقق نمی‌یابد (بوتول، ۱۳۷۴: ۸). در واقع در این عصر تحولی که در ماهیت جنگ به وجود می‌آید، امر جنگ به امر قدسی پیوند می‌یابد. ماهیت جنگ با درون‌مایه مذهبی نشان داده می‌شود و امر شخصی به امر الهی تبدیل می‌گردد. از این منظر فرمانده در جایگاه تقدس یافته مجری و ناظر فرامین الهی است و اطاعت از او واجب می‌باشد. از آنجا که در این برداشت جنگ امر تقدس یافته و غیر شخصی می‌شود، پذیرش عمومی را به همراه دارد.

آنچه که مسلم است مفهوم جنگ در ذهن اندیشمندان با مفهوم خصایص طبیعی و ایدئولوژی و تفکر پیوند می‌یابد. اما دریافتی که از مفهوم جنگ به وجود می‌آید براساس شرایط و محیط می‌تواند متفاوت باشد. در واقع امر جنگ از قدیمی‌ترین فعالیت‌های انسانی است ولی احتمالاً اثری از تلاش‌های اولیه برای تفکر در مورد خاستگاه جنگ باقی نمانده است. می‌توان آوازه‌های جنگی، آداب و رسوم که از جوامع قبیله‌ای به هنگام شروع جنگ باقی مانده را به عنوان نمادهای تفکر در مورد جنگ توصیف کرد (فان کرفلد، ۱۳۸۴: ۹). اما آنچه که به این دوران می‌توان نسبت داد، دو خصیصه مشترک در نظریه‌های تکوین جهان در اساطیر و افسانه‌ها است که شامل: جایگاه والای جنگ در آن‌ها و ستایش عمیق اعمال جنگ و ستیز است، که خدایان بدان‌ها مبادرت می‌ورزند؛ یا آن‌ها را تشویق و حمایت می‌کنند (بوتول، ۱۳۷۴: ۵). این دیدگاه در اسطوره‌ها و افسانه‌ها خود را نشان می‌دهد.

این دیدگاه در دوره مورد نظر ما صورت غالب ندارد، چرا که در ابتدای کار حکومت‌های این دوره چون سلجوقیان و حتی خوارزمشاهیان این امر قابل رویت نیست. به همین دلیل آن‌ها در ابتدا داعیه‌دار برگزیده بودن از سوی خدا و یا قدم گذاشتن در راه قدسی نیستند. اما فرماندهان آن‌ها بعدها در روایت‌های بعدی از موقعیت و شان برگزیدگی برخوردار می‌شوند. بر این اساس روایتی که ابن‌ثیر در مورد تولد سلجوق و وجود آثار امارت در او نقل می‌کند، اشاره به مفهوم برگزیده بودن او دارد. در واقع اگرچه به صورت مستقیم در آثاری که در این دوره نوشته شده به جایگاه قدسی اشاره نمی‌شود اما این امر در سطوح پایین اعتقادی همچنان به عنوان امری پذیرفته شده مورد قبول قرار گرفته بود. این مفهوم توسط سنت‌های ایلی نیز تقویت می‌شد چرا که در راس ایل کسی قرار داشت که اطاعت از او بر اساس سنن ایلی الزامی بود. چرا که رئیس ایل یا قبیله مسئول حوزه عمومی جامعه بود و عمل و اقدام او پذیرش عمومی را به همراه داشت.

پس از استقرار این نیروهای ایلی و طایفه‌ای در حکومت است که ماهیت جنگ به امر قدسی بیشتر نزدیک می‌شود. به همین دلیل است که ابن‌خلدون که در بیان علت جنگ‌ها آن را متأثر از کین‌توزی و انتقام‌گرفتن یکی از دیگری می‌داند و این خوی را در میان بشر طبیعی تصور می‌کند، از نوع دیگری از جنگ نیز یاد می‌کند. او در تقسیم‌بندی‌ای که برای انواع جنگ‌ها قائل می‌شود، نوع سوم جنگ را جهاد و جنگ مقدس می‌نامد (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۵۱۸-۵۱۹)، و در این جا جنگ را به ماهیت مذهبی و دینی نزدیک می‌کند.

بنابراین امر جنگ در ابتدای کار حکومت‌های ایلی این دوره اگر چه خود سطحی از غارت و چپاول و وجه اقتصادی را به همراه داشت و غنایم جنگی انگیزه مضاعفی به آن می‌بخشید؛ در مرحله بعد تبدیل به امری قدسی و سپس تبدیل به امری مذهبی می‌شود اما در نهایت وجه تاریخی پیدا می‌کند. به عنوان مثال در روایت‌هایی که ارائه می‌گردد گاه اشاره مستقیم به جلوگیری از غارت شهرها و منابع در این دوران وجود دارد (بنداری، ۱۳۵۶: ۷). این امر با «بنیاد پادشاهی و قاعده جهاننداری [که] بر عمارت فرمودنست» (جوینی، ۱۳۸۴: ۳۰)، و نه غارت و چپاول همخوانی می‌یابد. از این رو امر جنگ با ماهیتی جمعی و گونه‌ای تقدس تبدیل به امری سیاسی و اجتماعی می‌شود. در این راستا انگیزه جنگ از غرائز طبیعی به زمینه قدسی و مذهبی و نهایتاً ساختاری، اجتماعی و سیاسی منتهی می‌شود؛ بنابراین می‌توان مشاهده کرد که گونه‌ای دگردیسی در پذیرش ماهیت امر جنگ بنا به تناسب دوره‌های اجتماعی و سیاسی به وجود می‌آید.

در واقع اندیشه جنگ در نگرش اسطوره‌ای ایران نیز با مفاهیم برقراری عدالت و مبارزه با بدی و بی‌نظمی توجیه می‌شد. از این منظر هدف جنگ و ضرورت جنگ در عصر اسطوره‌ای، نبرد خیر و شر بود. این دیدگاه به‌همین شکل در اندیشه زرتشتی نیز وارد شد و از آنجا غایت جنگ از نظر زرتشت نیز جنگ خیر و شر بود (جمشیدی، ۱۳۸۰: ۹۷-۹۸ و ۱۱۳). مفهوم جنگ خوبی‌ها با بدی‌ها در آیین زرتشت به معنی ادامه این مبارزه تا پیروزی کامل خیر و راستی است. این مسئله همراه با ضرورت برقراری عدالت، نظم، امنیت و شادی (خوش بختی) در جامعه است که به تدریج با نظریه «فره ایزدی»، حکومت پادشاهی فرهمند را شکل می‌دهد. بر اساس این دیدگاه مفهوم جنگ با فلسفه خلقت پیوند می‌یابد که در مفاهیم انتزاعی، ضرورت برقراری عدالت و نظم را ایجاب می‌کند.

همین دیدگاه در عصر مورد بررسی ما نیز در قالب افسانه‌ها مشاهده می‌شود (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱، ج ۱۶: ۱۸۰). به بیانی شاید بتوان چنین روایت‌هایی را که در قالب افسانه و اسطوره ارائه می‌شود را در جهت جلب نیروهای قبیله‌ای و ایلی که از زمینه اجتماعی و فرهنگی متفاوتی برخوردار بودند درک کرد. همچنین با توجه به بسترسازی این روایت‌ها آن را در جهت مشروعیت‌بخشی اجتماعی دانست. اما با توجه به روایت‌هایی که در قالب افسانه در جهت بسترسازی زمینه اجتماعی نیروهای مدعی حکومت در این عصر ارائه شده، امر قابل توجه در این دوران این است که ماهیت جنگ در منابع این عصر با ماهیت افسانه و اسطوره پیوند نمی‌یابد. به بیانی دیگر زبان توجیه‌گر در این عصر قالب تاریخی است و روایت‌های تاریخی در پیوند با واقعیت‌های موجود سعی در توجیه قدرت و امر جنگ دارد. حتی در نظریه‌پردازی افرادی چون ماوردی، غزالی و نظام‌الملک و بعدها در اندیشه ابن‌خلدون ارتباطی ما بین پدیده جنگ و زمینه‌های اسطوره‌ای و افسانه‌ای ایجاد نمی‌شود. علاوه بر آن در حوزه حکومت و اندرزنامه‌ها و شیوه‌نامه‌های حکومت‌داری، علیرغم وجود پیوند میان امر جنگ با امر قدسی و مذهبی، جنگ‌های این دوران اگرچه در قالب امور مذهبی تفسیر می‌شوند ولی این امر اغلب پس از رخداد امر جنگ در جهت توجیه آن و قالب‌بندی آن در نظام معرفتی مبتنی بر امور مذهبی، صورت می‌گیرد. بنابراین باید اشاره داشت که جنگ‌های این دوران در ماهیت وجود در قالب جنگ‌های مذهبی همچون جنگ‌های صلیبی یا جنگ‌هایی که به دلایل مذهبی روی می‌دهد، قابل دسته‌بندی نیستند؛ بلکه تنها توسط لایه‌ای از مذهب توجیه می‌شوند.

اما در عصر تاریخی امر جنگ با مفهوم اعاده نظم و برقراری عدالت و آبادانی توجیه می‌شود. بنابراین مفهوم عدالت در این دوران با مفهوم آبادانی همراه است. اهمیت مفهوم آبادانی را می‌شود در روایت بیهقی مشاهده کرد، آن‌جا که امیر محمود زمانی که به بلخ می‌رسد و شهر را در نتیجه مقاومت مردم سوخته می‌بیند، مردم شهر را عتاب می‌کند (بیهقی، ج ۳، ۱۳۷۸: ۸۸۲). از این روایت چنین می‌توان نتیجه گرفت که آبادانی حتی به قیمت از دست دادن شهر در اولویت قرار داشته است. بر این اساس شرف‌الدین قزوینی ارتباط این مفاهیم را به این شکل صورت‌بندی می‌کند، «و از مشور حکم است: «لا ملک الا بالرجال، و لا رجال الا بالمال، و لا مال الا بالعماره، و لا عماره الا بالعدل و السیاسه» (شرف‌الدین قزوینی، ۱۳۴۱: ۴۸). از این رو مفاهیم عدالت و آبادانی در ارتباطی طولی با یکدیگر قرار می‌گیرند که تحقق عمارت و آبادانی منوط به تحقق عدالت می‌شود. این تسلسل در بیان غزالی نیز روشن است (غزالی، ۱۳۱۷: ۴۸).

بیهقی از سوی دیگر نیروی سپاه را عامل حفظ و ثبات جامعه تحت حکومت معرفی می‌کند (بیهقی، ج ۱، ۱۳۷۸: ۱۵۵). بنابراین در این بیان به ثبات جامعه اشاره می‌شود که خود لازمه تحقق آبادانی است. علاوه بر این اعاده و برقراری نیکی نیز در این بستر به منظور اعاده نظم توجیه‌پذیر می‌شود؛ چرا که آبادانی در سایه نیکی و همراه با عدالت و ثبات در جامعه صورت می‌گیرد (غزالی، ۱۳۱۷: ۹۶). همه این مفاهیم البته در صورت قدرت اعمال اراده صورت می‌گیرد. اعمال اراده نیز در این عصر اغلب از طریق نیروی نظامی صورت می‌گیرد. فخر مدبر ارتباط این حوزه‌ها را به این شکل ترسیم می‌کند،

چون زمام جهانگیری و سلطنت و لشکرکشی و سیاست و عدل و رافت پادشاهان مفوضست و این کار خطیر جز بمراد و اسپ منتظم نگردد و راست نشود و چاره نیست جهانگیر و لشکرکش را ببايد دانست که لشکرکشی چگونه باید کرد (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۱۹).

بنابراین در عصر میانه ایران جنگ با مولفه‌های تحقق آرمان عدالت، غلبه نیکی بر جهان و اعاده نظم شناخته می‌شود. از این منظر ارتباط حوزه قدرت وابسته به عناصر نظامی با امر حکومت و عدل و آبادانی در ظاهر ارتباطی طولی است و مقدم بر برقراری عدالت و ایجاد آبادانی، در اختیار داشتن نیروی نظامی لازم و کارآموده است. از این رو آن‌چنان‌که شرح داده شد، مفاهیم عدالت، نیکی، اعاده نظم و قدرت نظامی در نظام فکری عصر مورد مطالعه در ارتباط متقابل تفسیر و برداشت می‌شود. بر این اساس، گذاری در ماهیت جنگ‌ها در قلمرو

ایران نیز قابل مشاهده است که شامل دگردیسی از مفهوم برقراری و ایجاد نظم و توازن میان خیر و شر؛ تاریکی و روشنایی به مفهوم عدل است. این امر در داستان‌های شاهنامه نیز خود را نشان می‌دهد؛ زمانی که فضای مبارزه از مقابله با دیوها به جنگ‌های انوشروان در قالب برقراری عدالت تغییر پیدا می‌کند. از این منظر جنگ امری ضروری باقی می‌ماند ولی محل ارجاع خود را از مفهوم نظم به مفهوم عدالت تغییر می‌دهد.

۴. جنگ و امر اجتماعی در قرون میانه ایران

فارغ از این بحث که خاستگاه جنگ را همچون هابز در خصایص طبیعی انسان بدانیم یا همچون متسکیو برخلاف هابز معتقد باشیم که خاستگاه جنگ در خصایص طبیعی انسان قرار ندارد (آرون، ۱۳۵۲، ج ۱: ۶۲)؛ موضوع و پدیده جنگ امری است که ذهن انسان را به چالش کشیده است. اکوست کنت در قرن ۱۹ میلادی کارکرد اصلی و اولیه جنگ‌ها را در مرحله ربانی تاریخ بشریت می‌دانست. ماکس وبر نیز در قرن بیستم معنای متفاوتی از مفهوم نظم مشروع مراد می‌کرد که در تقابل با برخی از جامعه‌شناسان قرار داشت. از نظر او جوامع همواره مجموعه‌ای هماهنگ نیستند و برای رسیدن به نظم و هماهنگی ناگزیر از نبرد و درگیری‌اند. بنابراین وبر جنگ را یک رابطه اجتماعی بنیادی می‌داند (آرون، ۱۳۵۲، ج ۲: ۲۶۶). در هر صورت، جنگ یکی از شکل‌های اساسی رابطه بین جوامع است. این واقعیتی دردناک ولی غیرقابل انکار است (بوتول، ۱۳۷۴: ۴۹).

ضرورت جنگ بیان خود را در عصر میانه ایران به وضوح نشان می‌دهد. آنچنان‌که فخر مدبر اشاره دارد «حرب کردن خود شیئی تلخست» (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۱۶۴)، ولی از سویی دیگر ضرورتی در استفاده از آن احساس می‌شود که می‌توان دلیل آن را در گفتار غزالی مشاهده کرد. غزالی می‌گوید، «دیگر اگر شمشیر و قلم نیستی این جهان پپای نیستی و این هر دو حاکمند اندر همه چیز» (غزالی، ۱۳۱۷: ۱۰۲). از گفتار غزالی چنین بر می‌آید که در امور حکومت، شمشیر و به تبع آن نیروی نظامی و جنگ در حوزه گفتمانی قدرت ضرورتی است که هم‌ردیف با قلم و یا آنچه که به نظر می‌رسد غزالی از آن به‌عنوان سیاست مراد می‌کند، قرار می‌گیرد. این مفاهیم به منظور ثبات و استقرار حکومت و جامعه دیده می‌شود که مستلزم ایجاد نظم می‌باشد. همچنین جنگ در این عصر به‌عنوان ابزار سیاست به مفهوم تنبیه نیز استفاده می‌شود (جوینی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۷۶)، که در این بافت این مفهوم علاوه بر نمایش وجه سیاسی، اشاره به مفهوم ایجاد نظم نیز دارد.

اما مسئله‌ای که در این عصر با آن مواجه هستیم مسئله توجیه و مشروعیت چگونگی ایجاد نظم است. در واقع امر، در نظام اندیشگانی عصر مورد مطالعه، ایجاد نظم و برقراری عدالت در جامعه جزو وظایف پادشاهان و حاکمان قرار دارد که اعمال این مفهوم نیز از طریق ابزار قدرتی اتفاق می‌افتد که بیان صریح آن توسط جنگ صورت می‌گیرد. البته مشروعیت یافتن امور در این عصر در قالبی مبتنی بر توجیه مذهبی است به‌همین دلیل در فضیلت غزوه و جهاد روایت‌های متنوعی ارائه می‌شود (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۳۸۸-۳۹۶). اما با ورود اندیشه‌ها و تفسیرهای جدید توسط اندیشمندان جهان اسلام، امر جنگ در قالب‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و ارتباط ساختاری با جنبه‌های زندگی انسان‌ها پیدا می‌کند.

بنا بر موارد ذکر شده، در عصر مورد مطالعه ما، مفهوم جنگ منبث از خصایص طبیعی درک شده و جنگ امری طبیعی تصور می‌شود که در راستای ایجاد نظم و برقراری عدالت در سطح جامعه اعمال می‌شود. به این معنی که جنگ امری اجتناب‌ناپذیر است ولیکن اقدام به آن می‌بایست تحت قواعد و اصول عامی قرار گیرد که توجیه‌گر اقدام به آن باشد و آن را در نظام عقلانی جای‌یابی کند.

عصر میانه ایران از قرن پنجم هجری که با حضور سلجوقیان به‌عنوان عناصر قبیله‌ای در راس حکومتی وسیع آغاز می‌شود (بنداری، ۱۳۵۶: ۴)، نماینده یکی از دوران تاریخ ایران است که محل شکل‌یابی نهایی اندیشه نظامی در عصر میانه ایران است. در این عصر سلجوقیان به‌عنوان نیروی قبیله‌ای وارد قلمرو ایران شده و مناطق مختلفی را تصرف کردند و در ابتدا نیروی نظامی محسوب می‌شدند که به تشکیل ائتلاف با دیگر گروه‌ها متمایل بودند. به‌همین دلیل سازمان نظامی آن‌ها که تابعی از ساختار اجتماعی آن‌ها بود (محمدی‌نجم، ۱۳۸۹: ۱۷۳)، شکل قبیله‌ای را نشان می‌داد و در راس آن فرماندهان قبیله قرار داشتند. این امر از آن جهت که غالباً در طول دوره تاریخ ایران، مرزبندی مشخصی میان نیروهای قبیله‌ای و خویشاوندی و نخبگان حکومت وجود نداشت (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۹۷)، قابل تامل است. در واقع آنچه که در این دوره قابل تامل است ترکیب اصول اسلامی و جنبه مذهبی امر جنگ با ساخت قبیله‌ای و نیازهای حکومت است.

در این دوره همچون بیان ابن‌خلدون، قبایل و حکومت‌ها غالباً از یکدیگر به‌عنوان یک سیستم واحد حمایت می‌کردند و کمتر به‌عنوان دو سیستم مجزا در مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند (احمدی، ۱۳۸۶: ۵۰). به‌عنوان مثال آنچنانکه از بیان منهاج‌سراج می‌توان دریافت،

استراتژی اصلی خوارزمشاهیان ایجاد ائتلاف قبیله‌ای و دوری از جنگ بود. این امر از طریق صلح و قبول حکومت متصرفین منطقه‌ای صورت می‌گرفت (منهاج سراج، ۱۳۴۲: ۳۰۰). سلجوقیان نیز از این الگو پیروی می‌کردند. این امر به گونه‌ای ناقض سخن کرون است که می‌گوید: «قبیله هر چه که باشد یک جامعه دولت‌ناپذیر است و قبیله و دولت اختلاف فاحش با هم دارند» (احمدی، ۱۳۸۶: ۴۳). البته به نظر می‌رسد مراد کرون از دولت، معنای مدرن آن است ولی می‌توان مشاهده کرد که جوامع قبیله‌ای ظرفیت پذیرش الگوهای حکومتی متشکل را از طریق شکل‌دهی سیستم واحد، نشان داده‌اند. در تاریخ سیستان نیز به عدم درک مبنای حکومتداری توسط عوامل قبیله‌ای و ایجاد اختلال در نظام شهرنشینی اشاره شده است (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۳۵۴). اما در عمل شکل‌یابی امپراتوری وسیع سلجوقیان ناقض این تئوری است.

در این راستا ابن‌خلدون در تقسیم‌بندی خود از شکل‌گیری حکومت به اهمیت نیروهای قبیله‌ای و خویشاوندی در ابتدای شکل‌گیری حکومت اشاره دارد که در ادامه و در مرحله استقرار حکومت به عناصری ضد قدرت حکومت تبدیل می‌شوند و نهایتاً مجبور به جدایی از بدنه حکومت هستند. به نظر می‌رسد در این میان، ابن‌خلدون در برآورد نیروی قبیله‌ای در ساماندهی حکومت، دست‌کم توان نیروهای قبیله‌ای را اندک در نظر گرفته است، اگرچه به نیاز حکومت در ابتدای کار شکل‌گیری حکومت تاکید می‌کند (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۳۵۰ و ۴۹۰) در واقع می‌توان مشاهده کرد نیروی قبیله‌ای که سلجوقیان در اختیار داشتند و به نظر می‌رسد تابع انگیزش اولیه برای جنگ در قالب وفاداری‌های قبیله‌ای در مواجهه با نیروهای رقیب بودند، دچار دگردیسی در انگیزه جنگ شده و به نظریه موج دوم جنگی که محمدی‌نجم اشاره دارد، نزدیک می‌شوند. موج دوم جنگ که از زمینه مذهبی، اسطوره‌ای و خدایی خارج شده و به سمت درگیری بر سر قدرت تمایل می‌یابد (محمدی‌نجم، ۱۳۸۹: ۹). بنابراین در این گذار نیروهای قبیله‌ای در یک گذار از حالت قبیله‌ای به دنبال رسیدن به قدرت سیاسی هستند و ساخت اجتماعی را که نظم یافته بود را تهدید می‌کنند.

بنابراین مسئله‌ای که بعد از رسیدن حاکمان جدید به حکومت ظهور می‌کند، مقابله با نیروهایی است که نظم اجتماعی را به هم می‌ریزند. بنابراین روایت‌هایی که از تصرف مناطق و جلوگیری از غارت و آسیب‌رسانی به نظام‌های اجتماعی و اقتصادی توسط سلجوقیان می‌شود (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱، ج ۱۶: ۱۶۶-۱۶۷ و ۲۱۵)، نشان از آن دارد که در این ساختار جنگ برای به دست آوردن غنایم صورت نمی‌گرفت بلکه امری در جهت نظم‌دهی

ساختار اجتماعی و سیاسی بود. در همین راستا روایت ابن‌اثیر حکایت از آن دارد که در ابتدای کار ملک‌شاه سلجوقی نیز نظام‌الملک و او مانع دست‌درازی باموال رعیت توسط سپاهیان شدند (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱، ج ۱۷: ۵۵).

در واقع ابن‌خلدون پذیرش نیروهای مهاجم از طریق نیروهای بومی را در اثر گذشت زمان قابل انجام می‌داند (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۲۹۵-۲۹۶). اما باید اشاره داشت که در این دوران پذیرش عمومی صرفاً با گذشت زمان، صورت نمی‌گیرد بلکه منبع دیگری برای مشروعیت یافتن و پذیرش عمومی در این عصر وجود دارد که آن، امر مذهبی است. آنچه که در قرون میانه ایران اتفاق می‌افتد، مشروعیت یافتن حکومت و جنگ از طریق مذهب و خلفای عباسی است. اما این روند در این نقطه متوقف نمی‌شود و مبنای اجتماعی حکومت تغییر می‌کند. بر این اساس در اندرزننامه‌ها نیز مشاهده می‌شود در دوره استقرار حکومت‌های جدید، حکام توصیه به دوری از اعمال قدرت از طریق نیروی نظامی و جنگ می‌شوند (غزالی، ۱۳۱۷: ۹۹؛ فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۱۳۵). این امر نشان از سعی در دوری از امر نظامی پس از استقرار حکومت دارد، در حالی که نیروی نظامی که مشروعیت‌بخش تصرف آن‌ها محسوب می‌شود، می‌تواند عاملی در جهت نظم‌بخشی به امر حکومت و جامعه تصور گردد.

جامعه‌شناسان در کل سه فرایند عمومی و مرتبط با یکدیگر برای جامعه قائل‌اند، فرایند تجمع، فرایند تفکیک یا تمایز یافتگی و فرایند پیوستگی یا انسجام که حالت مطلوب فرایند پیوستگی یا انسجام است و در آن نیروهای گروه‌های مختلف در یک‌راستا و هماهنگ با هم در جهت حفظ انسجام و کارکرد بهتر جامعه، عمل می‌کنند. به‌همین منظور در فرایند ملت‌سازی فرهنگ‌های فرعی بومی در حالی که خصوصیات فرهنگی خود را حفظ می‌کنند، پیرو یک فرهنگ گسترده‌تر می‌شوند (مقصودی، ۱۳۸۰: ۳۲ و ۸۹). بنابراین در مقایسه جوامع همگن با جامعه قرون میانه ایران می‌بایست به این نکته اشاره داشت که حکومت‌های ایلی این دوران به‌عنوان حاکمان جدید قلمرو ایران جامعه‌ای قبیله‌ای محسوب می‌شدند. از این‌رو مسئله مورد توجه در عصر میانه ایران هماهنگ شدن این گروه قبیله‌ای با جامعه یکجانشین پیرامون آن در تمام زمینه‌ها اعم از سیاسی، اجتماعی و ... بود.

بر این اساس زمانی که رابطه قدرت تغییر می‌یابد و نیروهای مهاجم به نیروهای حاکم تبدیل می‌شوند، دگردیسی در اندیشه نظامی قابل مشاهده می‌شود. به‌عنوان مثال در عصر محمود غزنوی جریان سوختن بازار بلخ با واکنش محمود غزنوی روبرو می‌شود (بیهقی،

ج ۳، ۱۳۷۸: ۸۸۲). در این روایت تفاوت اندیشه‌ای در هنگام جنگ قابل مشاهده است. در این قالب حاکم در مقام حکومت به دنبال حفظ سکونت‌گاه‌ها و املاک است و اولویت اندیشگانی، حکومت است و نه اعمال قدرت. این امر در دوره خوارزمشاهی نیز به شکل دیگری خود را نشان می‌دهد. به عنوان مثال بعد از جلوس سلطان علاءالدین محمدخوارزمشاه، سلاطین غور قصد جنگ در شادیاخ را کردند،

شهر را بگرفتند و غارت آغاز نهادند بعد از آن منادی کردند تا لشکر دست از غارت بازکشید ... و بعد از آنکه غارت‌ها جمع کردند، هر کس که قماش خود می‌شناخت، باز می‌دادند؛ و غرض از آن غارت سیاست بود (جوینی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۷۶).

از این روایت نیز می‌توان مشاهده کرد که در آئین ملکداری اعاده نظم اولویت داشت و صرفاً بیان قدرت از طریق نیروی نظامی صورت می‌گرفت. شاید به همین دلیل است که پس از مستقر شدن اقوام مهاجم به صورت عناصر حکومت متشکل، نیروهای نظامی از حالت حرفه‌ای در قالب نهادها جای‌یابی شده و در قالب ساختارها نظم می‌یافتند. این امر را ابن خلدون نیز در نظام اندیشه‌ای به این گونه صورت‌بندی می‌کند که قبایل بعد از رسیدن به قدرت از نیروهای هم‌قبیله‌ای و ائتلاف خود با دیگر قبایل فاصله می‌گیرند (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۳۵۰). در این چرخه حکومتی اغلب موقعیت روسای ایلات دیگر به رسمیت شناخته می‌شد و روسای ایلات در مناطق تحت نفوذ خود نمایندگان منصوب از جانب حکومت می‌شدند که نقش تامین مالی و تدارک قشون را نیز عهده‌دار بودند (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۷؛ احمدی، ۱۳۸۶: ۴۹-۶۹).

ترکیب نیروهای اجتماعی را در ساخت نیروی نظامی نیز می‌توان مشاهده کرد. به عنوان مثال سلجوقیان پس از رسیدن به قدرت با این مسئله روبرو بودند که نیروهای مختلط را چگونه در درون حکومت حفظ کنند. فخرمدیر به این موضوع توجه کرده است و چنین می‌گوید که «حکما چنین گفته‌اند که لشکرکش را هرگز از سپاه پراکنده که صد از اینجا آرند و صد از آنجا فایده نبود» (فخرمدیر، ۱۳۴۶: ۳۷۶). اما گرایش غالب در این عصر در توصیه نظام‌الملک مشهود است که می‌گوید: «چون لشکر همه از یک جنس باشند از آن‌ها خطرها خیزد» (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۱۳۶). بنابراین در این بافت ترکیبی از نیروها نیاز است و این اختلاط خود نشان از ساخت اجتماعی دارد که نیازمند نظم است تا چارچوب اجتماعی را حفظ کند.

امری که نظام‌الملک از آن به‌عنوان پیروزی در جنگ با تشجیع گروه‌های رقیب یاد می‌کند در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی خود را به‌گونه‌ای دیگر نشان می‌دهد که گاه از آن به رقابت ترک و تازیک یاد می‌شود (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۱۸۹) و همچنین رقابت سایر گروه‌های مذهبی و اجتماعی که در منابع گوناگون به آن اشاره شده است. این امر نبود وحدت و نظم را یادآور می‌شود که سعی می‌شود در قالب مفاهیم مذهبی سامان داده شود. اما این وجه از ساماندهی ساخت اجتماعی با مضامین مذهبی که سهل‌الوصول به نظر می‌رسد در فرایندی تاریخی با ترکیب وجه مذهبی و دنیوی در شخصیت سلطان قالبی دیگر به خود می‌گیرد و تبدیل به صورتی می‌گردد که در آن حاکم به دنبال برقراری نظم اجتماعی از طریق برقراری عدالت است.

۵. نتیجه‌گیری

حکومت‌های شکل‌یافته در عصر میانه ایران، اغلب با پیش‌زمینه ایلی و مبتنی بر روابط ایلی و قبیله‌ای شکل یافته‌اند. نمود این پیش‌زمینه را می‌توان در ساختار اجتماعی و سیاسی این حکومت‌ها مشاهده کرد. به تبع آن، نیروی نظامی این حکومت‌ها نیز بر اساس این روابط ایلی شکل گرفته است. نیروی نظامی‌ای که اغلب با تشکیل اتحادیه‌هایی همسو تقویت می‌شد. ساختار نیروی نظامی این حکومت‌ها در ابتدای شکل‌گیری، نشان از مبانی اندیشه‌ای و تفکری دارد که آن را می‌توان منبعث از ساختار اجتماعی و ایلی آن‌ها دانست. ساختاری که الگویی پیشاتاریخی را در قالب مفاهیم اسطوره‌ای و افسانه‌ای و پس از آن در قالب جایگاه مذهبی نمایندگی می‌کرد و فرماندهان از این جایگاه برخوردار بودند. بر این اساس اقوام قبیله‌ای و ایلی در ابتدای شکل‌گیری قدرت، برداشتی از مفهوم جنگ را راهبری می‌کردند که نمود آن در تشکیل اتحادیه‌ها و استفاده از نیروهای قبیله‌ای و سهم‌خواهی افراد ایل قابل مشاهده بود و بعد از رسیدن این اقوام به قدرت و شکل‌دهی حکومت متشکل این مبانی اندیشه‌ای با توجه به سازوکارهای قدرت و موقعیت جدید تغییر کرده و مبتنی بر مبانی جدیدی می‌شد. مبانی جدید نمایانگر حکومت‌های مستقری بود که به نهادها و سازوکار سیاسی و اجتماعی توجه داشت. از این‌رو جنگ در این ساختار مفهوم پیشاتاریخی خود را از دست داده به مفهومی تاریخی تبدیل می‌شد که در آن وظیفه آن اعاده نظم و عدالت بود. نظم و عدالتی درونی و نه نظم و عدالتی که نیروهای خارجی مدعی به ارمغان آوردن آن بودند.

کتاب‌نامه

- آرون، ریمون. ۱۳۵۲. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمه باقر پرهام. ۲ ج. تهران: کتابهای جیبی تهران.
- آقسرایبی، محمود بن محمد. ۱۹۴۳. مسامره الاخبار و مسایره الاخبار. تصحیح عثمان توران. آنقره: چاپخانه انجمن تاریخ ترک.
- ابن اثیر، عزالدین بن علی. ۱۳۵۱. کامل. ترجمه علی هاشمی حائری. ج ۱۶ و ۱۷. تهران: علمی.
- ابن بی‌بی المنجمه. ۱۳۹۰. الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه (تاریخ ابن بی‌بی). تصحیح ژاله متحدین. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن خلدون، عبدالرحمان. ۱۳۵۲. مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- احمدی، حمید. ۱۳۸۶. قومیت و قوم‌گرایی در ایران. تهران: نشر نی.
- ادیبی سده، مهدی. ۱۳۸۵، جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی، تهران: سمت.
- آگ برن، ویلیام فیلدینگ؛ نیم‌کف، مایر فرانسیس. ۱۳۵۶. اقتباس ا.ح. آریان‌پور. تهران: کتاب‌های جیبی.
- بنداری اصفهانی. ۱۳۵۶. تاریخ سلسله سلجوقی. ترجمه محمدحسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بوتول، گستون. ۱۳۷۴، جامعه‌شناسی جنگ، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. ۱۳۷۸. تاریخ بیهقی. ج ۱ و ۳. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: زریاب.
- تاریخ سیستان. ۱۳۱۴. تصحیح ملک‌الشعراء بهار. تهران: خاور.
- جمشیدی، محمدحسین. ۱۳۸۰. مبانی و تاریخ اندیشه نظامی در ایران. تهران: دانشکده فرماندهی ستاد دوره عالی جنگ.
- جوینی، علاءالدین عظاملک محمدبن محمد. ۱۳۹۱. تاریخ جهانگشای. احمد خاتمی. ج ۱. تهران: نشر علم.
- جوینی، علی بن احمد منتجب‌الدین بدیع. ۱۳۸۴. عتبه‌الکتابه. تصحیح محمد قزوینی، عباس اقبال آشتیانی. تهران: اساطیر.
- راسل، برتراند. ۱۳۵۳. تاریخ فلسفه غرب. ترجمه نجف دریابندری. ج ۱. تهران: کتاب‌های جیبی.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد. ۱۳۷۶. مجمع‌الانساب. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- شرف‌الدین قزوینی، فضل‌الله. ۱۳۴۱. تحفه. به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- غزالی، محمدبن احمد. ۱۳۱۷. نصیحه‌الملوک. تصحیح جلال همایی. تهران: کتابخانه طهرانی.
- فارابی، ابونصر محمد. ۱۳۶۱. آراء اهل المدینه‌الفاضله (اندیشه‌های اهل مدینه فاضله). ترجمه سیدجعفر سجادی. تهران: طهوری.

جنگ و امر اجتماعی در قرون میانه ایران (۵-۷ هجری) (بهزاد اصغری) ۴۱

فان کرفلد، مارتین. ۱۳۸۴، هنر جنگ، جنگ و اندیشه نظامی، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران: مرکز برنامه‌ریزی و تالیف کتاب‌های درسی.

فخرمدبر، محمدبن منصور. ۱۳۴۶. آداب‌الحرب و الشجاعه. تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: اقبال.

گالی، و. ب. ۱۳۹۱، فیلسوفان صلح و جنگ، ترجمه محسن حکیمی، تهران، مرکز. محمدی‌نجم، سیدحسین. ۱۳۸۹. جنگ شناختی (بعد پنجم جنگ). تهران: دانشگاه جامع امام حسین (ع).

مقصودی، مجتبی. ۱۳۸۰. تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه‌ها. تهران: موسسه مطالعات ملی. منهای سراج، عثمان بن محمد. ۱۳۴۲. طبقات ناصری. تصحیح عبدالحی حبیبی. ج ۱. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.

میلوارد، آلن. اس. ۱۳۷۵. جنگ، اقتصاد و جامعه. ترجمه سیدحسین میرجلیلی. تهران: دانشگاه امام حسین (ع).

نصیرالدین طوسی. ۱۳۵۶. اخلاق ناصری. تصحیح مجتبی مینوی علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی. نظام‌الملک، حسن بن علی. ۱۳۴۷. سیرالملوک (سیاست‌نامه). تصحیح هیوبرت دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.